

ڪوهستان ڀڃ

نوشتہ جانا ويتن زون

ترجمہ رسول حسين لي



کوهستان یخ

نوشته جانا ویتن زون

ترجمه رسول حسین لی

برای گروه سنی «ب»



کتابراه اشکوفه

وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۶۳



کتابخانه و اسناد ملی
وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر

کوهستان بیخ

نوشته جاننا ویتنزون
ترجمه رسول حسین‌لی
صفحه‌آرایی: امید گنج‌جور تهرانی
طرح روی‌جلد از: امید گنج‌جور تهرانی
چاپ اول: ۱۳۶۳
چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
حق چاپ محفوظ است
تیراژ: ۲۲۰۰۰ نسخه

افسانه‌ای در نواحی دور دست قطب شمال ...

سرزمینی که در آن خورشید همواره سوار بر سورتمه‌ای است و گوزنی با شاخهای طلایی آن را از این سوی آسمان به آن سوی می‌برد، و دیوسرما همچون زنی جادویی نفیر می‌کشد و بر شب فرمان می‌راند. مردمان این نواحی سرد، افسانه‌ها و حماسه‌های خاصی دارند که آکنده از دلاوری قهرمانان است که از غلبه بر طبیعت سخت و سرد، مایه گرفته است.



در سالهای خیلی دور، در سواحل سرد دریای منجمد شمالی کلبه‌ای قدیمی بود که با پوست گوزن پوشیده شده بود. در این کلبه زنی فقیر به اتفاق پسرش «یاتو» و دخترش «تیون» می‌زیست. مادر همه کارها را خود به تنهایی انجام می‌داد، تنها به شکار می‌رفت، تنها آب می‌آورد و تنها هیزم جمع‌آوری می‌کرد.



یک روز مادر بیمار شد و از پسرش خواست که برود و هیزم بیاورد. یاتو با شنیدن این حرف خود را در زیر پتویی از پوست گوزن بخواب زد و وانمود کرد که هیچ چیز نشنیده است.



— دخترم، تو برو و کمی هیزم بیاور؛ اگر آتش خاموش شود، دیو سرما از راه می‌رسد.
— من خیلی کار دارم.
تیون این را گفت و با منگوله‌هایی که داشت، شروع به بافتن گیسوان بلند خود کرد.



دیوسرما نزدیک و نزدیکتر می‌شد...
در همین وقت شراره‌ای جهنده بر روی ردای برفی‌اش افتاد و سوراخ بزرگی در آن ایجاد کرد.
دیوسرما از آتش ترسید.



اما چیزی نگذشت که آتش خاموش شد.
دیوسرما چویدستش را بلند کرد و بسوی کلبه هجوم برد. در همین موقع از چویدستش صدای مهیبی
برخاست.
مادر بازوانش را بلند کرد، اما ناگهان دستهایش به شکل بال پرنده شد.



مادر که حالا به مرغ دریایی سفیدی تبدیل شده بود، به سوی آسمان پرواز کرد. دیو سرما چوبدستش را بسوی بچه‌ها نشانه گرفت.
اما مادر، بچه‌ها را در زیر بالهایش حفظ کرد.



طولی نکشید که دیو، پرنده را با قدرت هرچه تمامتر از آنجا دور کرد. یاتو و تیون به دنبال مادر دویدند، اما مادر رفته بود.

تیون بر سر یاتو فریاد کشید: «تقصیر تو بود.» یاتو در جواب گفت: «نه، تقصیر تو بود.»



اما دیگر جای جروبحث نبود. آندو، شب را در کنار اجاقی سرد گذراندند.
همین که صبح شد یاتو کمان و تیرهایش را برداشت و گفت: «تیون باید برویم دنبال مادر.»



دیوسرما مرغ دریایی را به چادر یخی اش برد. و دوباره چوبدستش را تکانی داد و صدای مهیبی از آن برخاست و پرنده تبدیل به زن شد.
دیوسرما زن را مجبور کرد که به جای ردای سوراخ شده، ردای تازه‌ای برای او بدوزد.



از سردی پارچه و سوزن یخی، دستهای مادر خشک شده بود. اما همه فکر و حواسش پیش بچه‌ها و کلبه‌اش بود:

— «آنها چطورند؟ کجا هستند؟...»

و اما یاتو و تیون؛ آنها از کلبه خود خیلی دور شده بودند.



خورشید گرم و مهربان راه را به آنها نشان داد و گفت:
— «دیوسرما آنجا در کوهستان یخ زندگی می کند.»
و اضافه کرد: «راه آنجا سخت و خطرناک است، تیرهای آتشین مرا بگیرید، این تیرها
به هنگام خطر به شما کمک خواهد کرد.»



دو تیر تابناک خورشید در زیر پاهای یاتو به زمین افتاد. یاتو تیرها را برداشت و آنها را توی بالاپوش خود که از پوست گوزن بود، پنهان کرد.
بزودی خورشید غروب کرد و شب سرد قطبی به روی دشت فرود آمد.



در این هنگام بچه گوزنی که گرگی او را دنبال می کرد در تاریکی شب پدیدار شد. یاتو تیری در کمان گذاشت و بسوی گرگ پرتاب کرد. کمی بعد آهوی کوچک به جمع آنها پیوست، آخر او هم مادرش را گم کرده بود.



دیوسرما برای اینکه بچه‌ها را خواب کند، «غول تنبلی» را نزد آنها فرستاد.
اما «تیون» در شیپورش دمید و برای او آهنگ لالایی نواخت و «غول تنبلی» را برای مدتی به خواب

فرو برد.



یاتو، تیون و بیچه گوزن همینطور به جلو می رفتند و جستجویی کردند که ناگهان گوزنی با شاخهای بلند، جست و خیز کنان به سوی آنها آمد. آهوی کوچک سرانجام مادرش را پیدا کرد.
گوزن یاتو و تیون را بر پشت خود سوار کرد و به سرعتی که باد هم به گردش نمی رسد برآه افتاد...



... حالا آنها در کوهستان یخ بودند.

یاتو و تیون به قله‌ای رسیدند که چادر یخی دیوانجا قرار داشت. مادر آن طرف، پشت دیوارهای

کلفت یخی بود.

پیش پای آنها دره‌ای عمیق و ترسناک وجود داشت.



تیون گیسوان زیبایش را برید و آن را به شکل طنابی بهم بافت. یاتوبرسرتناب گره‌ای بافت و آن را به آن سوی دره پرتاب کرد.



ناگهان دیوسرما تاریکی نفوذناپذیری را که همه چیز را می پوشاند، بسوی آنها فرستاد.
یاتو تیر طلایی خورشید را در کمان گذاشت و به آسمان پرتاب کرد و برادران دلاور خورشید که
چراغهای شمال نام داشتند ظاهر شدند، لشکر تاریکی عقب نشست.



یاتو و تیون از روی طناب گذشتند.
دیوسرما با دیدن آنها فریاد زد:
«به اینجا نزدیک نشوید...»

یاتو توجهی به حرف دیو نکرد و دومین تیر طلایی خود را بسوی او پرتاب کرد و دیو آب شد و از بین

رفت.



مادر بسوی بچه‌ها دوید و آنها را در آغوش گرفت.
— یاتو، پسر، تو دیگر یک شکارچی واقعی هستی.
— تیون، راستی، موهای تو کجاست!؟
— فکرش را نکن مادر دوباره بلند می‌شود.
تیون به مادر لبخندی زد و هر سه به خانه برگشتند.

گروه‌های سنی کودکان و نوجوانان

گروه الف: سالهای قبل از دبستان
گروه ب: سالهای آغاز دبستان (کلاسهای اول و دوم و سوم)
گروه ج: سالهای پایان دبستان (کلاسهای چهارم و پنجم)
گروه د: دوره راهنمایی
گروه ه: سالهای دبیرستان

بها: ۸۰ ریال



کتابخانه و اسناد ملی ایران

وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر